



- ناحیه کانونی بدنه - که قاعدتا باید وجود داشته باشد. ضمن این که ناحیه کانونی پایانی برعکس آغاز؛ امری است که همیشه و یا لاقلاً بیشتر مواقع از پی امر دیگری - ناحیه کانونی بدنه - می آید، اما در دنبال آن چیزی نخواهد بود. گرچه منتقدان وظایف دیگری برای «ناحیه آغازین» برشمرده‌اند. رابرت اسکولز در «عناصر رمان» معتقد است؛

**متن چیزی نیست مگر آنچه خواننده با تفسیر و برداشت خود از آن بعمل می آورد. و به عبارتی این خواننده است که با خواندن، متن دوباره‌ای می آفریند.**

آغاز داستان شخصیت‌های اصلی را معرفی و روابط میان آن‌ها را شرح می‌دهد و نیز صحنه را برای درگیری و طرح داستان آماده می‌کند. او حتی نشان دادن نخستین بحران داستان و نیز اشاره به مضمون را از وظایف آغازین داستان می‌داند. اما باید گفت؛ گرچه چنین تعاریفی از آغاز داستان جامع و کامل است، اما این قوانین تا حدود زیادی کلی و سخت‌گیرانه بوده، بویژه که داستان امروزین خود را مقید به رعایت آن نمی‌داند.

از دیگر نظریه‌ها، آراء پروپ است که معتقد است آغاز داستان با یک کانون ثابت و آرام مشخص می‌شود، کانونی که توسط نیرو یا نیروهایی آرامش آن برهم می‌خورد و در بدنه داستان تداخل پیدا می‌کند. در نهایت این نا آرامی دوباره به ثبات اولیه می‌رسد، - یا نمی‌رسد - و داستان پایان می‌یابد.

نظریه‌های دیگری نیز وجود دارد که با وجود تنوع و گوناگونی می‌توان آن‌ها را به دو دسته مهم تقسیم کرد:

## کانون آغازین داستان



اگر بخواهیم داستان را از نظر متن شناسی بررسی نماییم، باید گفت هر متن ادبی توسط کانون‌های روایت می‌شوند. روایتی که سعی می‌نماید خواننده را از دنیای واقعی جدا نماید و او را به درون متن - دنیای هنری - بکشاند.

از مهمترین کانون‌های روایتی، بایستی از کانون آغازین، بدنه و پایانی نام برد. در اینجا به کانون آغازین داستان و ارتباط آن با بخش‌های دیگر و نیز به آراء نظریه پردازان، به طور مختصر می‌پردازم.

### ناحیه کانونی آغازین:

مهمترین بخش یک متن است. از نظر ارسطو آغاز امری است که قائم به ذات خود باشد، به عبارتی مستلزم این نباشد که از پی چیز دیگری بیاید. اما در پی آن متنی است



**الف -** آغازی که با کمک شخصیت پردازی و معرفی شخصیت آغاز شود و خود به چهار شکل مختلف است.

۱ - شخصیت ناخودآگاه یا داوطلبانه ظاهر می شود و با کنش خود خواننده را به درون متن می کشد.

«از درکه وارد شدم سیگارم دستم بود زورم آمد سلام کنم. همین طوری دنگم گرفته بود قد باشم.»

«مدیر مدرسه - جلال آل احمد»

۲ - شخصیت با روایت شروع می کند، روایتی که اشاره مستقیم به مضمون داستان دارد.

«در زندگی زخم‌هایی هست که مثل خوره روح را آهسته در انزوا می خورد و می تراشد.»

«یوف کور - صادق هدایت»

۳ - شخصیت از دیدن چیزی یا موضوعی عجیب؛ شگفت زده می شود، امری که مستقیم به مضمون داستان پیوند می خورد و خواننده را بدرون داستان می کشد.

«یک روز صبح، همینکه گره گوار سامسا از خواب آشفته ای پرید، در رختخواب خود به حشره تمام عیار مبدل شده بود.»

«مسخ - فرانتس کافکا»

۴ - شخصیت از دیدن چیزی توجهش جلب و با اشاره به آن خواننده را به درون متن می کشد.

«بدیش این بود که گلدسته های مسجد بدجوری هوس بالا رفتن را به کله، آدم می زد.»

«فلک - جلال آل احمد»

**ب:** آغازی که بر خلاف شخصیت پردازی، تاکید آن بر صحنه پردازی است؛ که خود بر دو گونه است.

۱ - داستان با توصیف صحنه آغاز می شود، و نویسنده یا راوی سعی در ترسیم صحنه می کند. به عبارتی دیدگاه و نقطه حرکت راوی یا نویسنده بیرونی است و هر چه داستان جلوتر می رود، آرام آرام روایت درونی می شود. چنین توصیفی را صحنه فراخ منظر نیز گفته اند. به اصطلاح راوی کناری ایستاده و صحنه را توصیف می کند، بدون اینکه توانایی داشته باشد جزئیات را



ببیند. تنها زمانی که داستان به پیش می رود، این زاویه محدودتر و بسته تر می شود و آنجاست که روایت درونی می شود. لازم به ذکر نیست در چنین آغازی راوی ناچار است - با توجه به این که صحنه دور از دسترس اوست - از زاویه دانای کل استفاده کند.

... و حالا دیگر آفتاب پائیزی کم کم داشت می چسبید. تابستان هرم و شیره آنرا مکیده بود و رنگ و رخس را لیسده بود و ولش کرده بود. همان چنار و افراهایی که از دیوارهای باغ، ردیف راه افتاده بودند و گرداگرد استخر عظیم آن بهم رسیده بودند.

«روز اول قبر، صادق چوبک»

۲- از آنجا که داستان در سالهای اخیر پیشرفت های شایانی کرده است و به دست آوردهای مهمی رسیده است، دیگر روایت از بیرون و توصیف همه صحنه های آشنا و مشخص، کششی ندارد. خواننده امروزی مایل است در داستان نقش بیشتری به عهده داشته باشد. به عبارتی خواننده صرف نباشد. بطوریکه بعضی از منتقدان بر این باورند: متن چیزی نیست مگر آنچه خواننده با تفسیر و برداشت خود از آن بعمل می آورد. و به عبارتی این خواننده است که با خواندن، متن دوباره ای می آفریند (۱)

در چنین آغازی؛ راوی یا نویسنده ضمن این که بیرون صحنه است، اما اطلاعات مهم و کلیدی در اختیار خواننده نمی گذارد، بلکه به جزئیات، بیشتر توجه می کند جزئیاتی که در عین بی اهمیتی خیلی مهم و معنادار هستند و خواننده با فهم خود و انتظارش برداشت لازم را بعمل می آورد.

...از یک جا باد می آید، از درز پنجره ها، از زیر در، از یک سوراخ نامرئی. زمستان آمده، به این زودی. زمستان ها با هم بودیم.

«خواب زمستانی، گلی ترقی»

توضیح:

۱ - بی جهت نیست که نویسندگان نو به حد افراط از جزئیات و ریزه کارهای صحنه و محیط استفاده می کنند.